

## رقم زن بر بیاض «عشق نامه»<sup>۱</sup>

دکتر رضا مصطفوی سبزواری

دانشگاه دهلی - دهلی

توفیق رفیق گشت و بخت قرین، فرصتی دست داده بود تا سالی را فارغ از اشتغالات اداری و آموزشی به عنوان فرصت مطالعاتی در دانشگاه کیمبریج انگلستان بگذرانم. برابم سالی پُر بار بود؛ انبوه نسخه‌های خطی فارسی و نفیس موجود در کتابخانه مرکزی آنجا هر طالب علم و مشتاق زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی را به سوی خود می‌کشاند و در میان این نسخه‌های کهن سال و غریب دور از وطن نسخه‌ای<sup>۲</sup> از منظومه دلپذیر «عشق نامه» مشهور به «مهر و مشتری» از مولانا شمس‌الدین محمد عصار تبریزی وجود داشت که: "بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت".

مولانا شیخ شمس‌الدین حاجی محمد عصار تبریزی از سخنوران و عرفا و دانشمندان نامی قرن هشتم هجری است. زمان تولد او بدرستی معلوم نیست و باید آغاز قرن هشتم هجری بوده باشد. زادگاه و محل سکونت او تبریز بود و درباره تاریخ وفات او پیش از این سخن گفته‌ایم.<sup>۳</sup> آرامگاهش را چرنداب تبریز و حوالی مرقد استادش نظام‌الدین عبدالصمد منجم تبریزی ذکر کرده‌اند.<sup>۴</sup> «عصار» را در تصوف مرید شیخ مجدالدین اسماعیل سیسی (متوفی: ۷۶۰) دانسته‌اند که بعضی از بزرگان آن عصر و

۱ مصراعی است از بیت ۲۶۶، عشق نامه.

۲ برای آگاهی از ویژگی‌های این نسخه رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله تحقیقات فارسی، دانشگاه دهلی، سال ۱۹۹۲، ص ۵ به بعد.

۳ مأخذ پیشین.

۴ رک: سلسله الاولیاء، نیز روضات الجنان.

از جمله رکن‌الدین خوافی و قاسم انوار و محمد مغربی نیز از شاگردان او بوده‌اند.<sup>۵</sup> «عصّار» در علوم عقلی مانند ریاضیات و نجوم و علوم شعری استاد و صاحب نظر بود و در شعر «عصّار» تخلص می‌کرد:

بس ای «عصّار» ازین گفتار بسیار که مستحسن نباشد قول مکنار  
(ب: ۲۶۳)

«عصّار» معاصر سلطان اویس ایلکانی و پسرانش سلطان حسین و سلطان احمد است. سلطان شیخ اویس بن شیخ حسن (۷۷۶-۷۵۷) از امرای ایلکانی یا آل جلایر بود پدر سلطان اویس یعنی امیر شیخ حسن (۷۵۷-۷۴۰) در عراق عرب سلطنت مستقلی داشت و خود از ایل جلایر مغول و از سوی ما در نیز از نژاد ایلخانان محسوب می‌گردید و با این همه دلشاد خاتون زوجه سابق ابو سعید را که زنی مدیر و باکفایت بود نیز در همسری خود داشت و به همین جهات بیشتر از دیگران خود را لایق این مقام می‌دانست و دولت نسبتاً مقتدری را هم تشکیل داد.

فرزندان او صاحب نام و آوازه‌ای نگردیدند و بحقیقت شهرت فرزندان امیر شیخ حسن بزرگ به دلیل وجود شاعران بلند آوازه‌ای بود که هم عصر آنان بودند و باعث اعتبار بخشیدن به خاندان ایلکانی گردیدند که از آن جمله باید «حافظ شیرازی»<sup>۶</sup>، خواجه محمد «عصّار»، «سلطان ساوجی» و عیندزاکانی را ذکر کرد.

میرالدین اویس پس از پدر مشهورترین امیر آل جلایر و شعر دوست و شاعر پرور بود و خود نیز شعر می‌گفت و برای کسب شعر و ادب شاگردی سلمان ساوجی را می‌کرد و بسیار به او ارادت می‌ورزید و «همواره در علم شعر از خواجه

۵ رک: دانشمندان اذربایجان، ص ۹-۳۸.

۶ سلطان احمد ایلخانی یکی از ممدوح‌های «حافظ» بوده و در غزلی به مطلع زیر او راستوده است:  
احمدالله علی معدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخان  
(دیوان «حافظ»/قزوینی دکتر غنی ص ۳۳۳).

سلمان تعلیم گرفتی»<sup>۷</sup> و پس از رسیدن به مقام سلطنت نیز با همان چشم استادی به سلمان می‌نگریست و «همگی توجه و التفات را بر صحبت و مجالست او وقف نمود و باب انواع رعایت را بر روی روزگارش برگشود چنانکه از متأخرین هیچ کس را آن مکننت و ثروت دست نداد»<sup>۸</sup> و «سلمان» قصایدی در مدح او سرود و همچنین «حسین» پسر «اویس» را که پس از پدر به سلطنت (۸۷۴-۷۷۶) رسید در چند قصیده ستود.

مولانا «عصّار» علاوه بر شیخ اویس که شرح او گذشت با سلطان حسین (۷۸۴-۷۷۶) و نیز سلطان احمد (۸۱۳-۷۸۴) هم عصر بود. نکته مهم این که «عصّار» شاعر مدّاح نیست و اینکه او را مدّاح بعضی امرای ایلکانی و از جمله سلطان اویس دانسته‌اند، اعتبار ندارد؛<sup>۹</sup> «عصّار» به بیان خود در منظومه «عشق‌نامه» قصیده‌هایی در مدح داشته اما این قصاید مانند سایر انواع شعر او تنها جنبه طبع آزمایی داشته و به قصد اینکه «بر کسی بخواند»<sup>۱۰</sup> و صله‌ای بگیرد، سروده نشده است. «عصّار» مردی عارف و دور از همه تعلقات دنیوی و تملّقات این جهان خاکی است. در مقدمه مهر و مشتری جلیس «یکتا و هموار» او یک شب به سراغ او می‌آید و پس از مقدماتی می‌گوید:

ضمیرت انوری طبیعت سنائست جهان را از حضورت روشنائست  
زبان از بند موسی وار بگشای ید بیضا ز سحر طبع بنمای  
ز نور دل مجالس را برافروز شب عشاق را ده طلعت روز  
ازین دل‌گرمی و شب زنده‌داری چرا ما را چنین بی‌حظ‌گذاری...  
چرا در گنج عزلت مستمندی چرا در حبس خلوت پای بندی...

۷ تذکره دولتشاه، ص ۲۸۷.

۸ رک: هفت اقلیم، امین احمد رازی.

۹ استاد سعید نفیس نوشته‌اند: «عصّار» از شعرای دربار شیخ اویس بود و در ضمن به مدح امیرای دیگر می‌پرداخت. عاقبت از مدیحه سرائی دلسر شد و به انزوا پرداخت و مهر و مشتری را نظم کرد.  
(تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۰۳، نیز لغت‌نامه دهخدا: ذیل «عصّار».)

۱۰ ضمن ابیات نقل شده در متن بالای خوانیم که: «به دیوان برده و بر کس نخوانده»

چرا در مثنوی گفتن نکوشی نزیبید چون تو بلبل را خموشی  
 تو را در مدح باشد صد قصیده که هر یک هست زب صد جریده  
 به نظم آن ضمیرت برفشانده به دیوان برده و برکس نخوانده  
 بیاف از طبع خود دیبای دیگر بنه این نیز بر آن‌های دیگر<sup>۱۱</sup>...

«عصّار» به ممدوحان توجهی و به مدّاحی حکومتمداران و دولت مردان رغبتی  
 نداشت. کنج خلوت و انزوای خود را با دیدار هیچ سیاستمدار و دنیاداری مبدّل نساخت  
 و مدحیه‌ای به پادشاهی تقدیم نکرد و «از ممدوح مجازی دست شست»<sup>۱۲</sup> و در عوض  
 افکار عالی عرفانی و اندیشه‌های عمیق اخلاقی خود را به پای مردم روزگار ریخت.

دلا از علم و حکمت جو تمامی که تاگردی علم در نیک‌نامی  
 که علم آمد بر اهل معانی عسارت از حیات جاودانی  
 بنزد آنکه زین معیش برگست یقین بار درخت جهل مرگست<sup>۱۳</sup>

انگیزه سرودن مهر و مشتری علاقه خاص «عصّار» به حفظ فرهنگ ایرانی و زبان و  
 ادب فارسی و میراث علمی گذشته است و نه هرگز خواست و دستور حکّام زمان.  
 داشتن زندگی ساده و انزوا طلبی او نیز وابسته نبودنش را به جگام زمان تأیید می‌کند؛  
 «عصّار» از روی گردانیدن مردم از معارف و خوار بودن هنر و سختی معیشت افاضل و  
 خریدار نداشتن کالای شعر و حتی قرض گرفتن وجه معاش و نابسامانی جامعه  
 شکایت دارد و بی شک اگر کم‌ترین تقرّبی به حکام زمان می‌داشت حال و روزش بهتر از  
 آن بود که گفته است «عصّار» شاعری متعهد است اوضاع روزگار او در آینده‌ایات  
 زیر نمودار:

۱۱ ابیات شماره ۱۵۳ به بعد عشق‌نامه.

۱۲ مصری است از این بیت «عصّار» که:

زممدوح مجازی دست شسته به مطلوب حقیقی راه جسته

۱۳ ابیات به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۰۲۹.

درین دور خرد فرسای خونخوار که جهل از وی عزیزست و هنر خوار  
 خلاق روی گردان از معارف چو طفلان گشته مفتون بر زخارف  
 اگر سحیان بود در ژنده یا دلق نسنجندش به وزن با قلا خلق  
 وگر باشد خسری بر پشت استر کنندش جمله با عیسی برابر  
 افاضل در مضایق گشته مسجون غذاشان چون جنین آماده از خون  
 خصوصاً بایعان جنس اشعار که آن را نیست کس قطعاً خریدار  
 ندیده حاصلی جز حرقت و دمع به هر مجمع که سر بر کرده چون شمع  
 غذاشان از تن مجرور و بیمار ز آب چشمشان اجرا و ادرار  
 زعربانی همیشه زرد و لرزان فتاده نار دل در رشته جان  
 ز تاب فکرشان بگداخته تن نگشته از زیانشان کار روشن  
 تن خود کرد، در کار زبان صرف جز آتش بر نیسته ز آن میان طرف  
 به هر مجلس ترقی در تخیل ولی همواره در عین تنزل  
 زبان چرب هر جایی گشاده به پیش هر کسی بر پا ستاده  
 به صورت کرده دایم سروری عرض ولی وجه معیشت هر شب از قرض  
 به جان هر فسرده پی فشرده به پیش هر خسی از باد مرده  
 فکنده از زبان خود را در آتش شده زان سوز وقت دیگران خوش  
 شبان استاده بر یک پای تا روز پی بپروانه‌ای با گریه و سوز  
 به زحمت از زبان خویش دایم به خدمت در محافل بوده قایم  
 چو این دیدم زبان از قول بستم شدم در گوشه عزلت نشستم  
 گرفتم عادت یکتا دلی پیش نشستم بر بساط سفره خویش  
 درون گنج روز خویش دیدم زبان در کام ناکامی کشیدم  
 چو کاری می‌نشد روشن به گفتار لکن را کار فرمودم در آن کار

«عصّار» به استناد آنچه از اشعارش برمی آید شاعری است آزاده و «پای بند حبس خلوت و مستمند کنج عزلت»<sup>۱۴</sup> که نمی خواهد «چون مجرمان محبوس چاه»<sup>۱۵</sup> گردد، بر آنست که «از آشیان خاک بپرد»<sup>۱۶</sup> و از این «شش گلخن سفلی» سفر کند و از «نه گلشن علوی»<sup>۱۷</sup> بگذرد. «ازین مقصوره حسّی» بیرون آید و «ره معموره قدسی»<sup>۱۸</sup> سپرد. «سوی شهر بی نشان روان می شود تا مکان لا مکانی را فرود آورد»<sup>۱۹</sup> و هفت زنجیر بر هفت دوزخ نهد و بر هشت جنّت چار تکبیر گوید»<sup>۲۰</sup>.

«عصّار» می خواهد «طلسم این دیر مقرنس را بشکند و از تنگ بُت پرستی باز رهد»<sup>۲۱</sup> و «هرگز به دنیا مقید»<sup>۲۲</sup> نشود و در کوی تجرّد خانه گیرد»<sup>۲۳</sup> و «به خود بپیوندد و از عالم ببرد و کنج تنهایی گزیند»<sup>۲۴</sup> و «چون رهروان جَلد جانباز با شمشیر قناعت گردن آز را بزند»<sup>۲۵</sup> و با «خرسندی، طلب را خوار کند و با عزلت حرص را بردارکشد»<sup>۲۶</sup>. «از ممدوحان مجازی دست شوید و به مطلوب حقیقی راه جوید»<sup>۲۷</sup> «به گردن پادشاهان قلابدی از گوهرهای قصاید ببندد»<sup>۲۸</sup> امّا هرگز «این مدایح گوهر افشان» را «بر کسی نخواند»<sup>۲۹</sup> تا مبادا خدای ناکرده رایحه تملق و ضله خواهی از آن به مشام رسد.

- ۱۴ بیت: ۱۶۰.  
 ۱۵ ب: ۵۰۰۰.  
 ۱۶ ب: ۵۰۰۱.  
 ۱۷ ب: ۵۰۰۲.  
 ۱۸ ب: ۵۰۰۳.  
 ۱۹ ب: ۵۰۰۴.  
 ۲۰ ب: ۵۰۰۵.  
 ۲۱ ب: ۵۰۰۸.  
 ۲۲ ب: ۵۰۰۹.  
 ۲۳ ب: ۵۰۱۲.  
 ۲۴ ب: ۵۰۱۳.  
 ۲۵ ب: ۵۰۱۵.  
 ۲۶ ب: ۵۰۱۶.  
 ۲۷ ب: ۵۰۱۷.  
 ۲۸ ب: ۵۰۱۸.  
 ۲۹ ب: ۵۰۱۹.

«عصّار» «دلق پارسایی بر تن کرده و تشریف اکابر را از دوش افکنده»<sup>۳۰</sup> و هیچ گاه «بر هیچ آستانی سر نهاده و هیچ جا چون حلقه بر در نبوده است»<sup>۳۱</sup> «بر سر تخت قناعت نشسته و نفس را در قید طاعت کشیده»<sup>۳۲</sup> و «خمول نام را بر شهرت گزیده»<sup>۳۳</sup> و «چون سر و گردن را از بار منت آزاد کرده و پای را چون شمشاد در دامن کشیده»<sup>۳۴</sup> «طمع را همچو سگ از در برانده و رضا را بر سر بر دل نشانده»<sup>۳۵</sup> او «از خوی لثیمان میرا گردیده و با خوی حکیمان مخالط گشته است»<sup>۳۶</sup> و می خواهد «با حکمت، جان خود را مشغول کند و با آن مرآت دل را مصقول گرداند»<sup>۳۷</sup> و «گهرهای شب افروز معانی را بر خلاق رایگانی بیفشاند»<sup>۳۸</sup> و «تظامی وار در خلوت نشیند و در عزلت سرا را بر غیر ببندد»<sup>۳۹</sup> و «چون او هر دم با فکر صد گنج بیرون آورد»<sup>۴۰</sup> و در خلوت دل شمع سان شبخیز باشد و از نور دل ید بیضا نماید»<sup>۴۱</sup> «عصّار» می خواهد «با نور شمع معنی سیر کند و سوی گنج حقایق راه برد»<sup>۴۲</sup> و بدین گونه «عذار دلفریب «عشق نامه» را از تحریر خامه معنبر کند»<sup>۴۳</sup> تا «حروف کتاب او مفتاح معانی باشد و سطرهایش بدایع را ایضاح کند»<sup>۴۴</sup> و «از فحوایش نور حقایق

- ۳۰ ب: ۵۰۲۰.  
 ۳۱ ب: ۵۰۲۲.  
 ۳۲ ب: ۵۰۲۳.  
 ۳۳ ب: ۵۰۲۴.  
 ۳۴ ب: ۵۰۲۶.  
 ۳۵ ب: ۵۰۲۶.  
 ۳۶ ب: ۵۰۲۷.  
 ۳۷ ب: ۵۰۲۸.  
 ۳۸ ب: ۵۰۲۹.  
 ۳۹ ب: ۵۰۳۰.  
 ۴۰ ب: ۵۰۳۱.  
 ۴۱ ب: ۵۰۳۳.  
 ۴۲ ب: ۵۰۳۸.  
 ۴۳ ب: ۵۰۳۹.  
 ۴۴ ب: ۵۰۴۳.

عیان باشد و دَرّ معنی اش رمز دقایق، نهان» ۴۵. او بر آنست که کتاب عشق‌نامه‌اش «انیس عاشقان پارساخوی» گردد و جلیس عارفان پارسی‌گوی» ۴۶. عروسی دلریا و شاهدی بکر باشد که لباسش خامه است و مشاطه‌اش فکر» ۴۷ تا «طالب گنج معانی چون این فهرست معانی را بخواند از ابیات زوانش نگذرد و با چشم بصیرت و فکر در آن بنگرد» ۴۸ و در هر بیتش بر «نکته‌ای بکر واقف گردد» ۴۹ و «اگر صاحب کمالی در آن بروشنی ببیند یک حرفش را خالی از خالی نیابد» ۵۰ و البته کیفیت این سر مکتوم بدون کمال فکر معلوم نمی‌گردد» ۵۱.

علاوه بر مثنوی «عشق‌نامه» گفته‌اند «عصّار» دیوانی داشته که شامل قصاید غزّاء و غزل‌های آبدار ۵۲ و مقطعات و رباعیات بوده است که در آن محمّد تخلّص می‌کرده است. «عصّار» کتاب‌هایی نیز در عروض و قافیه و بدیع داشته است و کتاب الوافی فی تعداد القوافی او که به ترتیب حروف هجّاء منظم شده مشهور است. ۵۳

هرمان‌آته می‌نویسد: «از سایر تصانیف مربوط به این فنّ معروف‌ترین و معتبرترین کتاب، عبارتست از کتاب الوافی فی تعداد القوافی که در باب انواع متعدد قافیه است...» ۵۴ به آخر کتاب وافی ضمیمه‌ای الحاق و در آن اصطلاحات مربوط به علم قافیه توضیح

- ۴۵ ب: ۵۰۴۵
- ۴۶ ب: ۵۰۴۸
- ۴۷ ب: ۵۰۴۹
- ۴۸ ب: ۵۰۵۳
- ۴۹ ب: ۵۰۵۴
- ۵۰ ب: ۵۰۵۷
- ۵۱ ب: ۵۰۵۹

۵۲ الذریعه، ۹/۳، ص ۷۲۴ (۴۹۹۴) نیز: روضات الجنان که قصیده‌ای مفصل نیز از او در مدح استادش مولانا عبدالصمد در آنجا نقل گردیده و مطلع آن نیست:

سپیده دم که دلم در سرای ذوق و حضور ز شوق بود به اسرار معرفت مسرور  
۵۳ رکه: الذریعه، ۹/۱، ص ۱۶، بند ۷۸.  
۵۴ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان‌آته، ترجمه دکتر شفق، ص ۲۵۴.

شده (تنها نسخه در کیمبرج) ۵۵ بجز مراتب عرفانی، «عصّار» در علوم ریاضی و فلکیات ۵۶ و رمل و اسطرلاب و نجوم نیز از فضیلت عصر خود بشمار می‌رفت و در همین منظومه عشق‌نامه از وقوف کامل او به مسائل نجومی شواهد زیادی موجود است ۵۷؛ نیز گفته‌اند «در علوم ظاهریه دانا و به اسرار تصوّف و عرفان آشنا» ۵۸ بود.

موضوع منظومه عشق‌نامه عشقی پاک و دور از هواجس نفسانی است میان «مهر» پسر شاپور پادشاه استخر و «مشری» پسر وزیرش عشقی ۵۹ «از هر علّت معرّاء و «از هر شهوت مبرّاء» و «پاک از گر دریایی» و به تعبیری دیگر عشقی افلاطونی ۶۰ است که از زمان کودکی تا پایان حیات میانشان استوار می‌ماند «عصّار» در این منظومه دلکش

۵۵ نیز گفته‌اند نسخه‌ای نزد شادروان محیط طباطبائی موجود است. همچنین در فهرست مخطوطات دارالکتب قاهره، ج ۲، ص ۲۳۳، نسخه‌ای است با مشخصات زیر: تاریخ، ۱۲۶ برگ، ۱۳ سطری. ۵۶ الذریعه، ۹/۳، ص ۷۲۴ (۴۹۹۴). ۵۷ در حواشی نسخه کیمبرج مواردی هم که مضامین ابیات مربوط به مسائل نجومی است، کاتب متذکر شده است و نگارنده این مورد را در مقدمه «مهر و مشری» به تفصیل بیان داشته است. ۵۸ رکه: ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۳۹.

۵۹ پس آنگه کردم از راه درایت ز مهر و مشری با وی حکایت  
از آن عشقی ز هر علّت معرّاء وز آن مهری ز هر شهوت مبرّاء  
هوایی پاک از گسرد ریایی فکند پر در او مرغ هوایی

۶۰ در باب عشق، افلاطون بیان قابل توجّی دارد و می‌گوید: «روح انسان در عالم مجرّادات پیش از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی «خیر» را بی‌پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حُسن ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند از آن زیبایی مطلق که پیش از این درک نموده یاد می‌کند. غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را بر می‌دارد. فریفته جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت، همه همان شوق لقای حق است. اما عشق جسمانی مانند حُسن صوری مجازی است و عشق حقیقی سوادایی است که بر سر حکیم می‌زند و همچنانکه عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیقه و مولد فرزند و مایه بقای نوع است، عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیقه رهائی داده مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاودانی، یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگانی روحانی است و انسان به کمال دانش وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نایل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد.»

(سیر حکمت در اروپا، از انتشارات جیبی، ج ۱، ص ۲-۴۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

هر فرصتی را غنیمت می‌شمارد و اندیشه‌های حکمت‌آمیز خود را باز می‌نماید و به اندرز خوانندگان می‌پردازد:

نگوید هر که او را دل سلیم است که عشق این شهوت و میل بهیم است  
چو شاه عشق بی‌اعوان و لشکر کنند ملک دل و جان را مسخر  
هماندم در سیاستگاه خواری کند بردار شهوت را به زاری  
نباشد عشق جانان لقمه نان که بهر کام باشد تیز، دندان  
هر آنکو کام دل جوید ز دلدار بود بر کام خود عاشق نه بر یار  
هر مان‌اته در میحث «شعر عرفانی و مواعظ» می‌نویسد<sup>۶۱</sup>: سنخ دوّم اشعار عرفانی عبارتست از مثنوی‌هایی که سبک آن‌ها داستان و مجاز و استعاره نویسی است و نمونه‌های معروف آن از این قرار است: ناظر و منظور وحشی، سلامان و ابسال جامی، شمع و پروانه اهلّی، خورشید و ماه (محمد شریف بدائی نسفی)، حسن گلوسوز، و آذر و سمندر و ذره و خورشید (زلالی) نان و حلوا و شیر و شکر (شیخ بهایی)، طلسم حیرت (بیدل) و سپس می‌نویسد:

«بین تقلیدهای مثنوی مولانا آنچه خصوصیتی دارد سه منظومه‌ایست که از عشق و محبت افلاطونی نسبت به جوانان بحث می‌کند که در آن وصال صوفی به عشق الهی وصف شده است و آن سه عبارتند از: مهر و مشتری، گوی و چوگان و شاه و گدا، اولی که به ترکی هم ترجمه شده داستان عشق پاک منزّه از شهوات جسمانیست میان مهر پسر شاپور شاه و جوان دیگری موسوم به مشتری اثر طبع شمس‌الدین محمد تبریزی... دوّمی موسوم است به حال‌نامه (محمود عارفی) که به مناسبت بحث از مناظره از آن نام برده‌ایم... که در آن گوی و چوگان را کنایه از دو عاشق عرفانی گرفته... سوّم شاه و درویش (یا شاه و گدا) که کنایه از خدا و بنده صوفی او که به هزار تدبیر و کوشش و

۶۱ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته ترجمه دکتر شفق، ص ۲-۱۸۱. (ب: ۵-۲۱۳)

کشنش و سوز دل در راه وصال احدیّت جوش و خروش می‌زند و سرانجام فانی فی‌الله می‌گردد. "اته در جای دیگر می‌گوید: "داستان حماسی و مجازی موسوم به مهر و مشتری هم از قریحه اوست."<sup>۶۲</sup>

توجه خاص «عصار» به نکات و ظرایف عرفانی و عشق پاک و ازلیّت آن از ویژگی‌های مهر و مشتری است که در جای جای کتاب و به مناسبت‌هایی که پیش می‌آید بیان می‌گردد:

جهان جسم است و عشقش جوهر جان فلک‌گوی است و حکم عشق چوگان  
سلوک عشق را باشد مقامات که هر یک را بود ز آن‌ها علامات  
نخستین منزلش کوی ارادت کز آن منزل بسود راه سعادت  
پس از وی میل و بعد از وی علاقت که باشد دال بر عین صداقت  
مودت بعد از او خلعت که هر یک برد دل را به صدر عشق بی‌شک  
هوا آنگه ضیانت پس محبت کزیشان یافت جان ارشاد و قربت  
در آن جا راه بر ایوان عشق است که در وی مسند سلطان عشق است

(ب: ۲۴۰ به بعد)

که عشق آن است پیش اهل عرفان نه این شهوت پرستی همچو حیوان  
که می‌خوانندش ارباب طریقت پلی بر روی جیحون حقیقت

(ب: ۱-۲۳۰)

دیگر از موضوع‌هایی که در این منظومه وجود دارد عبارت است از: بیان معتقدات اسلامی، آداب و رسوم، آیات و احادیث، مناجات با حق تعالی، وصف پیامبر و اصحاب و آل و نیز اندیشه‌های کلامی و از جمله جبرگرایی و در عین حال باورهایی از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی و اساطیر کهن و نکاتی درباره پاره‌ای از این‌گونه باورها مربوط

۶۲ مأخذ پیشین/۲۵۴.

به سیمرخ، عنقا، هما، پیلگوش، حیوانات آدمی خوار، البرز، جمشید و پادشاهان باستانی ایران و مسائل مربوط به باستان‌گرایی و...

ذکر اصطلاحات مربوط به علوم و فنون از قبیل طب، نحو، منطق، حکمت، موسیقی، نجوم، کلام، عرفان، رزم، شطرنج، نرد و غیره در منظومه بسیار است که همه این‌ها نمایانگر احاطه «عصار» بر این‌گونه دانش‌های معمول زمان اوست، بر روی هم باید گفت اطلاعات مندرج در منظومه مهر و مشتری از قبیل آگاهی‌های تاریخی، اسطوره‌ای، اسلامی، اجتماعی، لشکری، کشوری، رزمی بزمی و غیره هر یک به نحوی شایان توجه است که این همه خود از مظاهر غنا و توانگری شعر «عصار» محسوب می‌گردد.

«عصار» در هر موقعیتی که دست می‌دهد و به تناسب روی داده‌های صحنه‌های داستان از دادن پند و اندرز و بیان نکات اخلاقی و نصیحت‌های سودمند دریغ نمی‌ورزد و به اقتضای حال و مقام این تعهد خود را ادا می‌کند:

به حق جو در همه بابی تو شل برو کن در همه کاری تو گل  
یقین آن کز پی مطلب شتابد مراد خود بزودی باز یابد

(ب: ۳-۲۶۳۲)

و یا:

رسد بی‌شک به مقصد هر که پوید مراد دل بیساید هر که جوید

(ب: ۲۶۳۸)

نیز:

مزن در کس به باطل طعنه زنهار که شاخ طعنه خجلت آورد بار  
تو را گر لولوی لالا نباشد نشاید گفت در دریا نباشد

(ب: ۱-۱۹۴۰)

او علاوه بر مواردی که در جای جای منظومه به پند و اندرز خواننده می‌پردازد در بعضی موارد به مناسبت‌هایی که پیش می‌آید چندین بیت به مسائل حکمت عملی و اخلاق اختصاص می‌دهد؛ از آن جمله است گفتار پایانی کتاب تحت عنوان «گفتار در خاتمه کتاب و خطاب نمودن با نفس خود».

یکی دیگر از ویژگی‌های این منظومه داشتن وصف‌های زیباست. «عصار» در توصیف صحنه‌های مختلف داستان مهارت خاص و فوق‌العاده‌ای دارد. از مجالس بزم گرفته تا میدان‌های رزم و چهار فصل و کوه و حمام و اعضاء بدن همچون پیشانی، ابرو، چشم، بینی، گوش، دهان، و حتی بازو، ناخن، میان، پشت و یا وصف بهار، باغ، ریاحین، دریا، آتش و کشتی و غیره همه چیز و همه جا می‌تواند جولان گاهی برای توصیف‌های زیبای او باشد.

ویژگی‌های سبکی و هنری منظومه نیز شایان توجه است: تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، ایهام، ایهام تناسب و تلمیح در این منظومه کاربرد فراوانی دارد.

منظومه از دیدگاه واژگانی نیز باید مورد امکان نظر و توجه قرار گیرد. واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی نا دری در کتاب وجود دارد که نگارنده ضمن تصحیح انتقادی متن واژه‌نامه‌ای از این واژه‌های کمیاب در پایان کتاب آورده است.

«عصار» ضمن اینکه ابداع و ابتکاری در سرودن داستان مهر و مشتری از خود نشان می‌دهد، به منظومه خسرو و شیرین نظامی نیز توجه دارد و آن را در همان وزن خسرو و شیرین می‌سراید<sup>۶۳</sup>، وقتی «جلس یکتا و هموار» «عصار» به او پیشنهاد می‌کند که «مثنوی بی بسرای و کتابی نغز در عشق‌بازی بساز و از طبع خود دیبای دیگری بیاف» و «عصار» پاسخ می‌دهد:

دگر ره گفتم ای یار وفادار درین فن گر چه بُردم سعی بسیار

۶۳ خسرو و شیرین در بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن، مفاعیلن، فاعلن) است.

ولیکن شیخ عیسی دم نظامی که بروی ختم شد شیرین کلامی به فکر نغز داد مثنوی داد که هم صاحب درون بود و هم استاد (ب: ۵-۱۹۳)

و همدم «عصار» او را به باز نگری در قصه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی ترغیب می‌کند:

مرا گفتا که این خوب است شاید ولی چیزی مرا رومی نماید  
 که هست این قصه یکسر غصه و غم سخن‌گو را فرو بندد درو دم  
 لطایف چون توان از محنت انگیخت طبر زد چون توان با حنظل آمیخت  
 سخن چون می نشاط انگیز باید که تا خاطر بدو رغبت نماید  
 ز مُل باشد سخن را آب در جوی ز گل باشد بتان را رنگ در روی  
 ز وصف بزم، شادی رخ نماید ز ذکر غصه بی شک غم فزاید  
 برو در خسرو و شیرین نظر کن وزو بر لیلی و مجنون گذر کن  
 (ب: ۲۵-۲۱۸)

بر روی هم «عصار» از جهت سبک بیان و شیوه ادبی پیرو مکتب نظامی به شمار می‌رود همچنانکه از جهت علمی و دانش نجومی و مسائل هنری از پیروان خواجه نصیر محسوب می‌گردد.

تحلیل داستان:

با دسته بندی و تنظیم اندیشه‌ها و نظرها و دریافت‌های «عصار» در آغاز منظومه و لابلای ابیات داستان و خاتمه آن و نیز بعضی اشارات غیر مستقیم در ضمن داستان، می‌توان به رؤوس زیر دست یافت.

الف: «عصار» شاعری عارف و عارفی عاشق است، پس عرفان او با همه گرایش‌های شاعر به زهد از خود نشان می‌دهد جوهره‌ای عاشقانه دارد و او با طرح اصل اتحاد ارواح

در ماورای طبیعت و پیش از تعلق به ابدان و نهادن بنای داستان بر این شالوده طبعاً وصال روحانی را ناگزیر از گرایش جوهری و جبری عشق می‌داند، این است که داستان می‌بینم مشتری در پاسخ پدر که به ملامت و نصیحت او پرداخته است، می‌گوید "من سزاوار این عشق نیستم اما این قدر عالی را خداوند در ازل قسمت من کرده است از آن ناگزیرم" (ازلیت عشق) و نیز از این جاست که مهر و مشتری چه از لحاظ چهره و چه از لحاظ رفتار و نیز واکنش‌ها همانندند و بعد از ترک دیار با همه دوری، یکدیگر را چون آهن و مغناطیس می‌ریابند و در آخر مرگشان نیز باهم است.

«عصار» از سویی عشق راستین (= عشق عرفانی) را از شهوت پرستی یکسر جدا می‌کند و از سویی دیگر بر این عقیده است که «عشق مجازی» پلی برای رسیدن به حقیقت است که البته نباید در آن متوقف شد؛ باید از صورت‌های بی‌جان گذشت به معنا رسید. او عشق را فرمانروا و جوهر جان جهان می‌داند؛ عاشق به سعی عشق ا کفر و ایمان می‌رهد و از خرقه پندار و گمان هست بودن بیرون می‌آید.

عشق را مقاماتی است، این مقامات را «عصار» چنین بر می‌شمرد:

۱- ارادت،	۲- میل،	۳- علاقت،
۴- مودت،	۵- خلّت،	۶- هوی،
۷- صیانت،	۸- محبت،	۹- عشق.

سلوک عشق را باشد مقامات که هر یک را بود ز آنها علامات  
 نخستین منزلش کوی ارادت کز آن منزل بود راه سعادت  
 پس از وی میل و بعد از وی علاقت که باشد دال بر عین صداقت  
 مودت بعد از خلّت که هر یک برد دل را به صدر عشق بی‌شک  
 هوا آنگه صیانت پس محبت کزیشان یافت جان ارشاد و قربت  
 وز آنجا راه پز اینوان عشق است که در وی مسند سلطان عشق است

(ابیات ۲۴۳ به بعد)



از دیدگاه او اگر عشق از شوایب تهی باشد عاشق را به چنان مرحله‌ای می‌رساند که از او خرق عادت و حالات عجیب روی می‌نماید و نیز حالانش در معشوق اثر می‌کند، اگر عاشق صادق باشد معشوق در دم بر او عاشق می‌شود و در نهایت به اتحاد می‌رسند. همچنانکه در آغاز بوده‌اند. اما این کار بی توفیق حق صورت نمی‌بندد و ابواب تحقیق آن زمان گشوده می‌گردد که حق یاری کند و بحر جذبه‌اش موج زند، آن گاه است که قطره حالی بحر مطلق می‌شود.

اما عشق خالی از شوایب چیست؟ وفا و صفا و اعراض از ریا و غرض و اهل آن و... گذشتن از خویشتن، باید ابتدا همه چیز در چشم عاشق محو و نابود شود:

طریق عشق چون گیرد کسی پیش نهد پای نخستین بر سر خویش  
(ب: ۱۲۱۱)

دلا از جان گذرکن در غم عشق که تا یابی گذر بر عالم عشق  
به ترک سر بگو تا بر سر آیی بسند این در مگر ز آن در در آیی  
(پ: ۹۰-۱۲۸۹)

عشق طریق پُر آفت است و در آن نوش و نیش همراه، پس آن را پُر دلی جان نیاز باید نه رعنائی تن پرور، کسی باید در راه قدم نهد که از سر نیندیشد و بر خود نلرزد.

«عصّار» تصریح می‌کند که عشق، ناکام نخواهد ماند و اگر عاشق بکوشد به مقصد خواهد رسید و در داستان نیز می‌بینم که مهر و مشتری و نیز مهر و ناهید به وصال یکدیگر می‌رسند. اما با نگاهی ژرفتر و با در نظر داشتن عشق مشتری به مهر در می‌یابیم که وصال راستین فقط از طریق ترک جهان مادی یعنی مرگ ممکن است. شاید از همین جاست که مشتری پس از وصال نیز چندان شاد و با نشاط، آنچنانکه سزاوار واصلان است، دیده نمی‌شود و آنجا که مهر به عیش رانی پرداخته است، او روی به دیوار غم نشسته و خیال یار را در برابر نهاده، همانا با خیال یار سز خوش تواند بود و

عملاً نیز از وصل مهر به نگاهی در روز بستده می‌کند، کامرانی مشتری وقتی است که روحش در صورت پرنده‌ای سبز با روح مهر در همان صورت بال در بال به آسمان می‌پرد.  
ب: اگرچه «عصّار» واضح داستان مهر و مشتری نیست اما همین انتخاب او (البته اگر اصل داستان نیز باستانی باشد) اسامی قهرمانان داستان، تعبیرها و تشبیه‌ها و تلمیح‌ها (تاج کیانی، فرق کیان، وارث جسم، گنج کهن، کیخسرو، تهمورث: فریدون...)، گرایش او را به ایران باستان نشان می‌دهد. البته نادیده نباید گرفت که از انگیزه‌های این باستان‌گرایی یکی تأثر از خسرو و شیرین نظامی است.

ج: «عصّار» در عین باستان‌گرایی از آنجا که مسلمان است و در جامعه‌ای مسلمان می‌زید و وارث ادب و فرهنگ اسلامی نیز هست، کتاب را از تعبیرها و تلمیح‌ها سخنانی که مظهر اسلام‌گرایی اوست خالی نگذاشته است، او با احترام بسیار هنرمندانه از انبیای الهی، پیامبر اسلام، یاران او و معراجش یاد می‌کند و در ایاتش این ج و آن جا اشارتی به آیتی یا روایتی هست.

«عصّار» در جهان بینی خود نیز پیر و فرهنگ اسلامی است مثلاً درباره تقدیر روی داده‌های این جهان همه چیز را تابع تقدیر و سرنوشت می‌داند، کسی سرنوشت نیارد تغییر داد، بودن بوده است و منع سودی ندارد، قضایی که بر لوح، مسطور است سعی ما از ما دور نخواهد شد و در این مورد هیچ کس را از خود قدرتی نیست.

د: «عصّار» نظامی وار نظرهای خود را درباره ادبیات در منظومه‌اش به عبارت کشیدنی است، او شعر را سحری می‌داند که باید به تأیید حق، مبین شود و برین عقیده است سخن باید باریک باشد، باریکی از آن جهت که از آن «چیزی» رونماید، از همین جاست که به سنت و سبک دوره‌اش گرایش شدیدی به استعمال صناعات بدیعی دارد تا شاید آن دوران که مضامین سبک عراقی روی به ابتذال می‌نهاد و باب این سلک را حا

به نوعی و نظامی<sup>۶۴</sup> به گونه‌ای دیگر فرو بسته بودند، معانی تازه‌ای بیافریند و ابداع کند یا معانی قدیم و مکرّر را دلاویز گرداند و تازه بنماید.

می‌توان در همین جا به روش «عصّار» نیز اشاره کرد؛ آنچه در منظومه مهر و مشتری بسیار به چشم می‌آید صناعات بدیعی است، «عصّار» بهترین و هنری‌ترین صناعات یعنی جناس، طباق، مراعات نظیر، ایهام، ایهام تناسب و تلمیح<sup>۶۵</sup> را برگزیده است تا آنجایی از ایهام تناسب سود جسته که نمی‌توان بیتی را یافت که در آن تلمیحی به شخصیتی یا ایهامی زینت بخش آن نباشد.

ه: «عصّار» شاعر و عالم و عارف است و طبعاً حسّاس، این است که گریز از هیاهو و رنگارنگی و دورویی و زرپرستی او را به خلوت و انزوا و یکتا دلی و زهد می‌کشاند و رنگ عزلت و گوشه‌گیری در سروده‌های او نمودی خاصّ دارد.

و: شاید به همان دلیل باستان‌گرایی و علاوه بر آن در اثر رنجیدگی از ثمرات ترکتازی‌های ترکان در ایران، «عصّار» در قالب داستان در عالم هنر با ترکان می‌ستیزد و به شمشیر «مهر» از آنان کین می‌کشد، امّا در نهایت خاقان ترکان را که اسیر شده است هم به دست مهر از مرگ و اسارت می‌رهاند، شاید ضمیر ناخود آگاه عصر «عصّار» اجازه‌کشتن خاقان ترک را به شاعر نمی‌دهد و شاید هم برای آن باشد که شاعر با این کار خواسته است بر مراتب جوانمردی قهرمان داستان بیفزاید و یا قصد آن را داشته که این کین کیشی را پیوسته هموار کند زیرا خاقان قرار بود که پس از رفتن به سمرقند، هر سر سال مبلغی مال برای کیوان بفرستد و خراج گزار او باشد؛ آنچه در برابر ترکان تصورش را هم نمی‌شد کرد.



۶۴ البته او خود سخن خویش را در مثنوی سرایی در برابر نظامی هیچ می‌داند و از نظامی به عنوان «پیر صاحب‌دل» و «شیخ عیسی دم» یاد می‌کند.

۶۵ تلمیح به شاهان ایران قهرمانان شاهنامه، انبیاء الهی و شخصیت‌های تاریخ اسلام و غیره...